

امام کاظم علیه السلام؛ نماد جهاد و تلاش در مسیر اعتلای امت اسلامی

سید محمد رضا حسینی جلالی^۱
ترجمه: محمد مهدی رضایی

چکیده

توجه به امت اسلامی و سامان بخشیدن به امور دنیوی و اخروی مسلمانان اصلی ترین وظیفه امام جامعه است. سیره فردی و اجتماعی ائمه علیهم السلام نشان می دهد که این ذوات مقدس برای بیان حقایق دینی و به کرسی نشاندن عهد و پیمان الهی از هیچ تلاشی دریغ نکردند و هر کدام در عصر خود - با توجه به شرایط، ظرفیت ها و امکانات موجود - با مجاهدت های سرسختانه جامعه را در مسیر تعالی پیش بردند.

اما عصر امام کاظم علیه السلام عصر خاصی بود و عباسی با استبداد و اختناق شدید علیه آن حضرت و پیروان وی، فعالیت های ضد خود را به سخت ترین شکل سرکوب می کردند. امام علیه السلام در چنین موقعیتی رسالت خود را با توجه به همه تنگناها و حساسیت ها پی گرفت و در شکل دادن به جماعت شیعه و تقویت بنیه های علمی و اخلاقی آنان، عزم خود را جزم کرد؛ از این رو هارون، قدرتمندترین خلیفه عباسی، به آن حضرت به عنوان یک رقیب سرسخت می نگریست و مراقبت های سخت او از امام علیه السلام و زندانی کردن های متعدد، نتیجه همین نگاه واقع بینانه بود.

۱. استاد و محقق حوزه علمیه قم.

کلیدواژه‌ها: امام کاظم، بغداد، حبس، هارون، شیعه.

نگاهی اجمالی به سیره ائمه دوازده گانه علیهم السلام ثابت می کند که هر یک از این وجودهای مقدس برای برپا داشتن امر امامت و هدایت دینی و دنیایی امت به بهترین شکل عمل کردند و بر حسب اختلاف زمان و شرایط زمانه، روش های متفاوتی را در این امر به کار بردند و با وجود تعدد روش ها، همگی در طول خط امامت جامعه دینی در باب احکام شریعت و بیان حقایق اسلامی و عمل به آنها مرجعیت داشتند و به وظایف شرعی خود عمل می کردند.

پس از رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام، به عنوان خلف بر حق ایشان، گرفتار فتنه ای بزرگ و اختلافی شدید بین صحابه در سقیفه پیرامون انتخاب خلیفه شد؛ امری که تفرق و تعدد مذهبی بین مسلمانان را از آن روز کلید زد و شراره های وحدت سوز و اختلاف افکن آن تا به امروز همچنان زبانه می کشد.

موضع گیری امام علیه السلام در این فتنه بسیار سنجیده و حکیمانه بود. ایشان اجازه نداد این فتنه، اصل و اساس اسلام و شریعت را به چالش بکشد و فتنه گران به خواسته های عمده خود دست یابند و در مرتبه بعد دشمنان اسلام را نیز که چشم طمع به فتنه سقیفه دوخته بودند، ناکام گذاشت و مانع شد که ریشه های اسلام را بخشکانند و بنایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله پایه نهاده بود منهدم کنند و اوضاع را به قهقرا برگردانند.

اگرچه جریان امامت حضرت امیر علیه السلام با سقیفه متوقف شد، اما اسلام همچنان ثابت باقی ماند و با سعی مرارت بار امیر مؤمنان و کار شبانه روزی او در حفظ دین خدا در کوران حوادث و در قلب پایتخت اسلامی و در همراهی با حکام، اسلام مورد رعایت و مراقبت قرار گرفت. در این راه، یاران اندک امام علیه السلام کمک کار او بودند و همین موجب شد امام علیه السلام بتواند ریشه های فتنه را که در سه جنگ «جمل» (که عهدشکنان در بصره به راه انداختند). «صفین» (که ستم پیشگان شام بر پا نمودند) و «نهروان» (که مارقان و منحرفان از خط امامت ایجاد کردند) محکم شده بود، از جای در آورد و بر همه آن سه گروه پیروز شود و آن گاه بفرماید: «من چشم فتنه را کور کردم». (سید رضی، ۱۳۸۷ق، ص ۴۸)

پس از ترور امیر مؤمنان علیه السلام، فتنه‌گران دزدانه خود را به اریکه قدرت نزدیک کردند و زمام امور را در دست گرفتند و نقشه‌های خطرناکی برای برگرداندن مبادی شرک، همچون «تشبیه و جبر»، طراحی نمودند و به اشاعه فساد بین مردم و تبدیل حکومت دینی به سلطنت قیصری اقدام کردند و با استبداد رأی، گردن‌فرازان و تبهکاران و فاسقان را برگردن مردم و به جان آنان انداختند و مردم مسلمان، به خصوص بزرگان و سرآمدان امت را با حبس و تبعید و شکنجه و جنگ‌های ویرانگر خائف ساختند و به سکوت و انزوا کشانیدند.

امام حسن مجتبی علیه السلام در مواجهه با این اقدامات، تدابیر حکیمانه‌ای به کار بست. ایشان سعی کرد نخست با جنگ و لشکرکشی این جریان را متوقف کند؛ اما وقتی سستی و بی‌انگیزگی یاران خود و نامردی آنان در نصرت خویش را دید و احساس کرد که اصحاب فتنه، کمر به نابودی انصار دین خدا بسته‌اند، چاره را در این دید که با پناه بردن به تدبیر صلح، اسلام و مسلمانان را از دستبرد بیدادگران دور نگاه دارد؛ از این رو با طرح شروط و پیمان‌های آشکار و بیان اهداف شناخته شده، به صلح با معاویه تن داد و با این تدبیر درست، هم پایه‌های دین و زندگی انصار دین را در حفاظ قرار داد و هم به دنبال مخالفت و عهدشکنی معاویه و خیانت او به شرایط و پیمان‌های مندرج در صلحنامه و خروج از چهارچوب احکام شریعت اسلامی با این تصرفات، او را رسوا کرد و ماهیت ضد دینی اعمال او را نمایاند.

بار سنگین و جانکاهی که امام حسن علیه السلام با پذیرش صلح به جان خرید و غم و اندوهی که در این راه متحمل شد، امکان هرگونه دست‌درازی اساسی حکام اموی به دین اسلام و خروج علنی از آن را از آنان سلب کرد و با اینکه درباریان و حکام جور از هیچ خلاف و فساد و تعدی به اعراض و نفوس و اموال مردم کوتاهی نمی‌کردند، اما به برکت این صلح، ظواهر دین در جامعه همچنان ساری و جاری باقی ماند و حتی حکام و والیان و قضات نیز خود را به رعایت آن ظواهر ملتزم نشان می‌دادند.

امامت امام حسین علیه السلام در روزگاری شکل گرفت که باید گفت اوضاع جامعه اسلامی در بدترین حالت بود؛ چراکه دست تعدی حکام و والیان، چهارچوب ظواهر شرع را در نور دیده

و مجالی برای ظهور و بروز آن باقی نگذاشته بود. همچنین در رأس حکومت، کسی همچون یزید قرار داشت که درباره‌اش نوشته‌اند: «مردی بود بی‌دین، شرابخوار، بی‌نماز، اهل تار و تنبک و سگ‌باز و همخور با دزدان و عیاران». (طبری، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۶۸)

نهضت و قیام علنی علیه یزید، نسخه شفابخشی بود که امام حسین علیه السلام برای آن روز جامعه اسلامی به کار گرفت و با آن، حقایق دین را برای مردمی که ناامید، و از هر خیر و صلاحی مأیوس شده بودند، پیش چشم آورد.

حماسه حسینی اگرچه واقعه‌ای خونبار بود و تاب و توان امت را در ظاهر به شدت فروکاست، اما بندگان مخلص خدا و عالمان و قرآن‌دانان، از این حماسه جان تازه گرفتند و علیه دولت اموی - که ظلم و فساد را به بالاترین حد ممکن رسانده بود - تحرکات و اقدامات اثرگذار بسیاری انجام دادند.

در چنین شرایطی که مردم روزبه‌روز از اهل بیت علیهم السلام و از امام زین‌العابدین علیه السلام دور و دورتر می‌شدند، آن حضرت علیه السلام برای رهبری امت، شیوه‌ای نو برگزید و جهادی علمی، فکری، عملی، اجتماعی و اقتصادی پایه‌گذاری کرد و در برابر ظالمان و پیروانشان و حرکتهای ضد اسلامی موضعگیری‌های قدرتمند سیاسی از خود نشان داد.

نتیجه مجاهدت و سخت‌شی امام سجاد علیه السلام، علاوه بر تربیت یک کادر علمی - سیاسی ورزیده از شاگردان و در رأس آنها فرزندان گرامی‌اش، سست شدن پایه‌های حکومت اموی بود؛ چنان‌که خلیفه مروانی، عمر بن عبدالعزیز، احساس خطر کرد و مجبور شد به بعضی اصلاحات ساده و ظاهری در جهت صلاح حال اسلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام - مثل برگرداندن فدکِ غصب‌شده، برداشتن عمل زشت و رسوای دشنام به امیر مؤمنان علیه السلام بر منابر، اجازه تدوین سنت نبوی و مانند آن - تن دهد.

این اعمال متظاهرانه اگرچه سقوط سلطنت اموی و مروانی فاسد را مدتی به تأخیر انداخت، اما مجالی برای امام محمد باقر علیه السلام فراهم کرد تا ایشان برای تثبیت پایه‌های دین و شناساندن حقی که مردم از آن دور مانده بودند، اقداماتی انجام دهد و حقوق اهل بیت علیهم السلام را

- در باب حکومت، رهبری، قضاوت و شریعت - به مردم معرفی کند.

امام صادق علیه السلام تمام همت خود را به کار گرفت تا مردمان را از خواب غفلت چندین ساله بیدار کند و آنان را به حق و حقیقت راهبر شود. ایشان این کار را با گسترش دانش‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی و تربیت هزاران عالم و محدث در وجوه مختلف علوم دینی به سامان رساند و بر حفاظت از جنبه علمی اسلام که شامل احکام و شریعت و مسائل دیگر می‌شد، همت گمارد.

امام علیه السلام با بهره‌گیری از درگیری‌های حکومتی و نزاع حاکمان بر سر مسائل دنیوی و مانند آن، بزرگ‌ترین دانشگاه علمی را در مدینه بنیان نهاد که از جمله فارغ‌التحصیلان آن فقهای بزرگی چون مالک و ابوحنیفه و دیگران بودند. در کنار آن، دفاع امام صادق علیه السلام از انقلابیون علوی که در جبهه‌های متعدد در وطن اسلامی با حاکمان جور - که اکنون حکام جدید عباسی بودند - در حال مبارزه بودند، قابل انکار نبود.

عصر امامت امام کاظم علیه السلام مصادف است با استقرار نسبی حکومت عباسی که هم بر بلاد اسلامی و هم بر قلوب مسلمانان سیطره پیدا کرده و توانسته است اکثر تحرکات و نهضت‌های مخالف را سرکوب کند و فرماندهان گروه‌های معارض، به خصوص بزرگان علوی را در اهدافشان شکست دهد و به هجرت از وطن مجبور کند.

امام کاظم علیه السلام در چنین موقعیت حساسی با تدبیری سنجیده تصمیم گرفت از مدینه - که مرکز علمی و دینی جهان اسلام بود - بیرون نرود و در جایی که محل زندگی عالمان و فقها و محدثان بزرگ و چهار راه برخورد حاجیان و عمره‌گزاران از نقاط مختلف اسلامی است، باقی بماند و به وظیفه خود در نشر علوم و معارف اسلامی و دعوت امت به حق و پرداختن به واجبات امور مسلمانان عمل کند.

درباره سیره ارجمند امام کاظم علیه السلام نقاط مهم و قابل بحثی وجود دارد که درایت و عمق و سیاست عمل آن حضرت علیه السلام به وضوح از آنها معلوم است. این نقاط مهم عبارت است از:

۱. خروج از بحران اختلافات داخلی

ائمه اطهار علیهم السلام به تأسی از قرآن کریم در دعوت به وحدت امت^۱ و تأکید بر نهی از تفرقه و جدایی و اختلاف^۲، همواره مبلّغ و منادی اتحاد و اجتماع و دوری از گروه‌گرایی و افتراق بودند و اساس دین خود را بر تقیه پرهیز از اختلاف و جلوگیری از سوءاستفاده‌های منافقان برای تضعیف قوت جامعه مؤمنان پایه‌گذاری کردند. در مقابل، معاندان - چه بیرون از توده ملت و چه از طرف مدعیان اسلام - سعی می‌کردند بذر تفرقه و اختلاف را در جامعه بپاشند و زمینه بروز فرّق و مذاهب گوناگون و تعدد و تنازع آنها را فراهم کنند تا عزّت و صلابت امت را به چالش بکشند و نیروها و توانایی‌های آنها را نابود گردانند.

وقتی خلفای عباسی روی کار آمدند و شدت عمل بیشتری نسبت به بنی‌امیه در حق امت انجام دادند و حرمت یی را به دست پلیدشان شکستند و قتل و غارت و خونریزی و فساد و ظلم و هتک و تباهی‌های اخلاقی و انحرافات روحی را رقم زدند و چهره تاریخ اس - می را سیاه‌تر از همیشه به نمایش گذاشتند، اختلافات درونی جامعه اسلامی نیز به روشن ین و زنده‌ترین شکل رخ نشان داد. از فجیع رین مظالم عباسی‌ها، دست داشتن در شکل‌گیری مذاهب دینی و گروه‌گروه شدن مردم با اختراع آرا و عقاید و اندیشه‌هایی بود که اساس باطل را محکم می خت و حق و حق‌باوران را رو به زوال و نابودی می اند.

سیره ائمه علیهم السلام از همان آغاز، مقابله و مقاومت در برابر چنین جریان‌هایی بوده است. امیر مؤمنان علیه السلام با ظهور خوارج، به شدت و البته با دوراندیشی با آنان برخورد کرد و در مواجهه با پدیده غلات و افکار افراطی آنان در مسائل دینی، نخست آنها را به مجازات تهدید کرد و چون کوتاه نیامدند، هستی‌شان را بر باد داد. همچنین در برابر ناصبی‌ها که درباره آن حضرت سخن به ناحق می‌گفتند و او را به کارهای ناکرده در قتل عثمان متهم می‌ساختند، ایستادگی کرد و به یاوه‌گویی یشان جواب محکم و رسواکننده داد.

۱. «این امت، امت واحد شماس». (انبیاء: ۹۲)

۲. «همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و تفرقه پیشه مکنید». (آل عمران: ۱۰۳)

اما به هر حال اموی‌ها و پس از آنها عباسی‌ها برانگیختن مذاهب و سعی در ایجاد تفرقه در اُمت و پراکندن جمع آنان را روشی برای تحقق اهدافشان جهت استیلا بر سرزمین‌ها و دست یافتن به آرزوهای مادی خود می‌دانستند.

این روش سیاسی، پس از وفات امام صادق علیه السلام همچنان ادامه، و دامنه آن گسترش بیشتر یافت و علاوه بر کیسانیه و زیدیه و غلات، فرقه‌های اسماعیلیه و فطحیه نیز شکل گرفت. امام کاظم علیه السلام پس از پدر بزرگوارش، با روش‌های درست و نتیجه‌بخش، با این فرقه‌ها مواجه گردید. فرقه‌ای چون کیسانیه اندک‌اندک رو به زوال نهاد. زیدیه موضعگیری صحیحی در قبال حکومت جور داشتند و مقاومت پرتوان در برابر ظالمان، وجهه همت آنان بود. البته حاکمان عباسی توانستند بعضی سردمداران این فرقه را به خود متمایل کنند و با وعده‌های دنیایی به مال و مقام و اعتبارات مادی بفریبند و منحرف نمایند. اسماعیلیه روش عمل سرّی را پی گرفتند و کوشیدند افراد و طرفدارانشان را نظام خاص ببخشند، با فلسفه‌بافی‌های خود آنان را تطمیع، و افکار سرّی خود را به آنها تلقین کنند. غلات یکسره از سوی امام کاظم علیه السلام با طرد و تکفیر و اخراج از جمع اُمت اسلامی مواجه شدند.

پرخاطرترین حرکتی که امام علیه السلام در اواخر عمر شریف خود با آن روبه‌رو شد، حرکت واقفیه بود که حکومت عباسی با زندانی کردن آن حضرت علیه السلام به آن حرکت دامن زد و برای آن زمینه‌سازی کرد. امام علیه السلام برای عبور از این مشکل پیچیده، به روش‌های گوناگون متوسل شد و توانست به طرزی حکیمانه هم مراعات اصل تقیه را بکند و هم با اقناع و مناظره و احتجاج و مانند آن، رویکرد سیاسی خاصی را در این باره به کار گیرد.

۲. حفظ تشیع و تقویت مادی و معنوی شیعه

حرکت امام کاظم علیه السلام در مدیریت مسائل شیعه - چه در قبال حکومت عباسی و چه در زمان زندان و چه در مواجهه با واقفیه‌ها که قصدشان متوقف کردن حرکت امام علیه السلام پس از ایشان بود - گام‌به‌گام به اهداف خود نزدیک می‌شد.

امام علیه السلام به شیعیان تأکید می‌کرد حدّ ممکن خود را از حکومت دور بدارند و در اعمال آنها

شریک نشوند؛ چراکه این جماعت کاری جز فساد و افساد در سرزمین‌های اسلامی و در حق بندگان از عهده‌شان برنمی‌آید و همکاری با آنها در واقع شراکت در تبهکاری‌های ایشان است. این در حالی بود که حکومت عباسی به عادت دیگر حکومت‌های جور، رقابت سختگیرانه‌ای را با امام علیه السلام و شیعیان پیش گرفته و برای ضربه زدن به آنها جاسوسان و خائنانی از افراد دور و نزدیک جریان امامت به خدمت در آورده بود. میان این عمل‌های حکومت و حامیان جریان ضد امام علیه السلام کسانی از علوی‌های حسود نسبت به آن حضرت علیه السلام همچون محمد بن جعفر، برادر ایشان، دیده می‌شوند؛ چنان‌که عمر بن واقد گوید:

وقتی هارون الرشید از انتشار فضائل و کرامات موسی بن جعفر علیه السلام بین مردم به تنگ آمد و سخن شیعه به امامت ایشان و رفت و آمدهای پنهانی در شب و روز به خانه حضرت علیه السلام را خطری جدی برای خود و حکومتش تلقی کرد، به فکر مسموم کردن و کشتن امام علیه السلام افتاد. (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۱)

۳. چالش با حکومت عباسی

با روی کار آمدن هارون الرشید در ۲۲ سالگی، دولت عباسی اوج قدرت و انحراف و طغیان خود را تجربه کرد. وی با وجود قساوت و سنگدلی بسیار، با توجه به مشکلاتی که از رهگذر رفتارهای نابهنجار و حرمت‌شکنانه برادرش برای حکومت پیش آمده بود، به شدت نسبت به اوضاع پیرامون خود حساس بود و به خصوص نسبت به علوی‌هایی که به ضدیت با نظام عباسی معروف بودند و نزد عامه مردم اعتبار و محبتی داشتند، مراقبت بیشتری به کار می‌بست.

هارون امام کاظم علیه السلام و مقام بلند علمی و دینی او را می‌شناخت و از درجه اعتبار او نزد علمای اسلام و عامه مسلمانان باخبر بود؛ از این رو بر کار آن حضرت علیه السلام نظارت ویژه‌ای داشت.

مواجهه امام کاظم علیه السلام با هارون - همچون مواجهه او با خلفای پیشین - مبتنی بر روش‌های متقن و اساسی بود؛ روش‌هایی که از ضروریات امر امامت در جهت احیای دین و حفظ

احکام شریعت بود و خلفای جور سعی بر زوال و نابودی آن داشتند؛ همچون روش وعظ و اندرز.

امام علی (علیه السلام) احساس می کرد وجود فردی چون هارون الرشید در رأس حکومت، خطری بزرگ است که اساس اسلام را هدف گرفته است؛ چون هارون فردی ستم پیشه بود و علاوه بر آن، مثل دیگر ظالمان و بیدادگران تاریخ، غرور و گستاخی و خودخواهی و جهالت و پستی و رذالت و خیانت به وزیران و نزدیکان در او به نهایت رسیده بود. امام علی (علیه السلام) این همه را در وجود هارون تشخیص می داد و بر همین اساس با او برخورد و رفتار می کرد. روزی هارون به اتفاق امام کاظم (علیه السلام) به زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت. آنجا هارون برای اینکه به همراهان خود از جمله امام علی (علیه السلام) فخر بفروشد، این گونه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام داد: «سلام بر تو ای رسول خدا، ای عموزاده». پس امام علی (علیه السلام) نزدیک قبر شد و عرض کرد: «سلام بر تو، ای پدر!» رنگ روی هارون دگرگون شد و گفت: «حقاً که این مایه فخر و مباهات است، ابوالحسن!» (ذهبی، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۲۷۳) در تاریخ الاسلام پس از نقل این جریان می گوید: «احتمالاً هارون، موسی بن جعفر (علیه السلام) را تنها به این علت که گفت سلام بر تو، ای پدر! زندانی کرد؛ چراکه خلفا سخنانی از این دست را هرگز بر نمی تابند». (همان)

آری، برای خلفایی همچون هارون که کسی مثل امام علی (علیه السلام) را با گفتن چنین کلامی، به زندان می اندازند، همین بس که نشان دهد چه اندازه نادان و کم خرد و ظلم پیشه اند. حال باید گفت کسی که چنین سیاستی دارد، چگونه به «رشید» ملقب شده است!

در قضیه ای دیگر، هارون به امام کاظم (علیه السلام) گفت: «ای ابوالحسن، حد و مرز فدک را مشخص کن تا آن را به تو بازگردانم». امام علی (علیه السلام) ابتدا امتناع کرد؛ اما با اصرار هارون به او فرمود: «آن را جز با حدود و مرزهایش پس نخواهم گرفت». گفت: «مرزهایش کجاست؟» فرمود: «مرز اولش عدن است». رنگ از روی هارون پرید و گفت: «هان!» فرمود: «حدّ دوم، سمرقند است». چهره هارون در هم شد. فرمود: «مرز سوم، شمال آفریقا است». صورت خلیفه از خشم سیه گون شد و گفت: «هان!» فرمود: «مرز چهارم، مناطق ارمنیه و بحر خزر است». گفت:

«پس دیگر چیزی برای ما نمی ماند! پس بیا به جای من خلیفه شو». فرمود: «گفته بودم که اگر مرزهای فدک را مشخص کنم، آن را بر من باز نخواهی گرداند». اینجا بود که هارون تصمیم به کشتن امام علیه السلام گرفت. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص ۴۰۰)

امام کاظم علیه السلام با این عمل خود، ظاهر ریاکارانه خلفای سست نصر و زبون که ادعای رد مظالم به اهلش داشتند را در هم کوبید و به کلی پرده از چهره به ظاهر بخشنده و عطاآمیز آنان برداشت. همچنین نشان داد که این ملک و حکومت که در دست آنان است، غاصبانه به دست آورده اند و هیچ حقی نسبت به آن ندارند و جایگاهی که بر آن تکیه زده اند، مال ایشان نیست. این موضعگیری صریح و آشکار، بسیار بر هارون و خلافت ظالم گران آمد و تهدید آن برای آنها بیش از انقلاب ها و قیام هایی بود که در دلشان ترس و وحشت می افکند و خواب آرام را از آنان می گرفت. آنها از این جهت افرادی کودن و کم خرد بودند که نمی دانستند عظمت ائمه اهل بیت علیهم السلام و مقاومت حکیمانه و تدبیر هوشمندانه آنان بسیار بیش از تیزی شمشیرها و خیزش های گاه به گاه، پایه های حکومت عباسی را در معرض انهدام قرار داده است؛ چراکه مستند بر حقیقتی است که همواره دست برتر را دارد و هیچ گاه مغلوب و سرکوب نمی شود.

مردان الهی، یعنی پیامبران و اوصیای ایشان، در دعوت به حق هیچ گاه تمام هم خود را بر جنگ و زور و مانند آن قرار نمی دهند و هرگاه برای دفاع به چنین شیوه ای ناچار شوند، این را پس از اتمام حجت و گرفتن تمام بهانه ها به عنوان آخرین راه می پیمایند؛ و گرنه قوی ترین اسلحه ایشان همان تدبیر و سامان دادن آرام امور در جهت از میان برداشتن باطل و در هم شکستن هیبت ظاهری باطل گرایان با جهاد سفید است؛ جهادی که موجودی دشمنان را به نافذترین شکل در معرض زوال می گذارد و تأثیرش بر عملکرد متجاوزان به حق و قطع دست تعدی آنان، از هر چیزی بیشتر است؛ از این رو می بینیم هارون چاره ای جز این ندارد که امام کاظم علیه السلام را به بغداد جلب، و از مرکز دینی و علمی و وطن و شهر دلخواهش دور کند و نهایتاً آن حضرت علیه السلام را به زندان بیفکند.

۴. زندان، یک نقطه امتیاز

از جمله اموری که سیره امام کاظم علیه السلام را از سیره دیگر ائمه علیهم السلام متمایز می کند، مسئله زندانی شدن وی است؛ چیزی که هیچ یک از معصومان دیگر به آن گرفتار نشدند. اگرچه هر کدام به نحوی با انواع تنگناها و انزوای اجباری از ساحت اجتماع مواجه بودند و حکومت های غاصب به اسم خلافت اسلامی به هر شکل که می توانستند بر آن حضرات علیهم السلام سخت می گرفتند و عرصه را بر آنان تنگ می ساختند، لکن امام کاظم علیه السلام تنها امامی است که در دوران خلافت عباسی در عهد «مهدی» و «هارون» مدتی را در غل و زنجیر و در زندان به سر برد. با این همه ایشان همچون پدران بزرگوار خود، به بهترین شکل از موقعیت سخت پیش آمده سود برد و با حکمت رسای خویش، دوره زندان را پشت سر نهاد و توانست در همین مرحله به اهداف الهی خود دست یابد و حقوق امامت و امت را به عالی ترین صورت به انجام رساند. در این باره باید چند نکته را یادآوری کرد:

نخست اینکه زندان برای امام علیه السلام فرصتی مناسب برای فعالیت های مناسب با وضع جامعه پدید می آورد و امام علیه السلام از فرصت نهایت بهره برداری را می کرد. هارون پس از جلب امام کاظم علیه السلام از مدینه به عراق، حضرت را در مکان های متعدد زندان کرد. نخستین زندان امام علیه السلام در بصره بود که تحت الحفظ «حسن سروی» به زندان شهر به فرمانداری عیسی بن جعفر بن منصور وارد شد. کار امام در این زندان صبر و عبادت بود و هیچ عملی از ایشان که وی را در معرض تهمت گذارد یا پرده از اهداف و نیت وی در قبال حکومت و حاکمان جور بردارد، دیده نشد.

در این مرحله، در بصره و به دور از پایتخت حکومت، هیچ حرکت و فعالیتی از امام علیه السلام علیه حاکمیت سودمند نبود. امام علیه السلام مترصد فرصتی بود که به بغداد منتقل شود تا بتواند در درون خانه هارون و بالای سر او، تیر اهدافش را مستقیم بر گلولی سلطنت عباسی فرو کند و به آنچه می خواهد، برسد. این امر نهایتاً محقق شد و به امر هارون، امام علیه السلام را به بغداد آوردند و فضل بن ربیع، دربان و حاجب حکومت، مأمور شد ایشان را در خانه خود حبس

کند. روش و رفتار امام علیه السلام در اینجا، همان روش او در بصره بود؛ چراکه خانه فضل بن ربیع امکان فعالیت‌های مورد نظر را به ایشان نمی‌داد. گواه آن اینکه وقتی هارون از فضل می‌خواهد امام علیه السلام را به قتل برساند، فضل می‌گوید وی از روزی که به خانه من وارد شده، کاری جز عبادت روز و شب از او ندیده‌ام. (صدوق، ۱۹۸۰م، ص ۲۱۱)

فعالیت‌های عبادی و عادی امام علیه السلام در بصره و خانه فضل بن ربیع، هارون را در نقشه کشتن حضرت علیه السلام به درد سر انداخت و هیچ یک از زندان‌بانان حاضر نشدند نیت خلیفه را محقق سازند؛ چون هیچ دستاویزی برای این کار وجود نداشت و هیچ مخالفتی از امام علیه السلام ضد نظام حاکم و شخص هارون انجام نشد؛ از این رو هارون به ناچار امام علیه السلام را از زندان آزاد کرد. امام کاظم علیه السلام پس از آزادی، به مدینه بازنگشت و در بغداد رحل اقامت افکند و آنجا برای فعالیت‌های خود در مسئولیت امامت جامعه، به برنامه‌ریزی مشغول شد و برای مسلمانان این امکان فراهم شد که از بیانات دینی و موعظه‌ها و ارشادات امام علیه السلام در جهت صلاح دین و دنیای خود به خوبی بهره‌مند شوند. وجود امام علیه السلام در پایتخت و نزدیک بودن به سران حکومت، در رسیدن ایشان به اهداف الهی امامت اهمیت ویژه داشت و فرصت ارزشمندی برای امام علیه السلام بود که در بغداد، امور را از نزدیک نظاره و مراقبت کند. البته برای هارون قابل تحمل نبود که امام کاظم علیه السلام آزادانه در بغداد، هر چه خواهد بکند و با هر که بخواهد رفت‌وآمد داشته باشد. پس فرمان داد که امام علیه السلام را برای بار سوم در خانه فضل بن یحیی برمکی زندانی کنند. این زندان‌بان نیز از امام علیه السلام جز خیر و عبادت ندید و به همین جهت، به آن حضرت سختگیری نمی‌کرد و وسایل راحتی و آسایش وی را چندان که در توانش بود، فراهم می‌ساخت. جاسوسان خلیفه این وضعیت را گزارش کردند و هارون پس از اطمینان از این مسئله، بر فضل بن یحیی خشم گرفت و گفت او را تازیانه زدند و لعنتش کرد. تازیانه‌ها را بر بدن فضل، سندی بن شاهک (جلاد خلیفه) نواخت. همو که پس از تصمیم هارون بر محبوس کردن امام علیه السلام در زندان رسمی بغداد، با آن بزرگوار به بدترین شیوه رفتار کرد. وی فردی بود شرور، قسی‌القلب، گستاخ و بی‌شرم و حرمت؛ در یکی از جنگ‌ها به اسارت

مسلمانان در آمده بود؛ کیش مجوسی داشت و حکومت برای تحت فشار قرار دادن مخالفان و آزار و شکنجه آنان، او را به خدمت گرفته بود. در تاریخ از وحشی‌گری‌های او موارد بسیاری نقل شده است. وی به دستور هارون به خانه‌های برامکه هجوم برد و به فجیع‌ترین شکل، همه‌شان را به قتل رساند. (طبری، بی‌تا، ج ۶، ص ۴۹۳)

در این مدت، امام کاظم علیه السلام توانست تدابیر حکیمانه‌ای را به اجرا در آورد:

الف) آگاهی از امکانات دولتی و شناخت عناصری از شیعه که جزو عمال حکومت بودند حضور امام کاظم علیه السلام در پایتخت و در نزدیکی مناطق نفوذ، موجب می‌شد ایشان بتواند به راحتی عناصری را که نفوذ و نقشی در دولت عباسی داشتند، شناسایی کند و با آنها مرتبط شود و به این وسیله و به دو صورت ایجابی و سلبی مصلحت مبارزه را تحقق ببخشد.

از جهت ایجابی، وجود امام علیه السلام باعث می‌شد عمال خلیفه نسبت به عظمت امام علیه السلام و قوت استدلال و اخلاص او در اهداف و عزم وی بر امر به معروف و نهی از منکر و حقانیت ایشان در معارضه با نظام حاکم آگاهی درست پیدا کنند. بسیاری از کسانی که با ظلمه حاکم همکاری می‌کردند و نقشی در تداوم حکومت آنان داشتند، همه چیز را درباره امام علیه السلام نمی‌دانستند و این یا به خاطر نادانی و غفلتشان بود یا به جهت سرگرمی و اشتغال مسئولیت‌هایی که به آنان سپرده شده بود.

امام علیه السلام می‌کوشید این عده را متوجه سازد که اگر با حکومت جور تعامل و همکاری نکنند، آنها نمی‌توانند به راحتی و بی‌دغدغه به ظلم و تباهی خود مداومت ببخشند و دست به هر عمل ناروایی علیه مسلمانان بزنند؛ از این رو باید با حکومت قطع رابطه کنند؛ چنان‌که به زیاد بن ابی سلمه فرمود: «شنیده‌ام با سلطان همکاری می‌کنی! چرا؟» زیاد گفت: «من دارای شخصیت اجتماعی هستم، زن و فرزند دارم و هیچ مال و امکانی جز آنچه از حکومت به من می‌رسد، برایم نیست». فرمود:

زیاد، اگر از بلندی سقوط کنم و قطعه قطعه شوم، این برای من بهتر است که از طرف یکی از این ظالمان کاری بر عهده بگیرم یا برای مردی از ایشان فرشی

بگسترم؛ مگر اینکه در جهت برطرف کردن اندوه مؤمنی یا آزادی اسیری یا قضای دینی باشد. ای زیاد، کمترین کاری که خداوند با همکارانِ ظلم می کند این است که در قیامت و تا فارغ شدن خلایق از حسابرسی، سراپرده‌ای از آتش بر آنان قرار می دهد. ای زیاد، هرگاه از طرف آنان کاری بر عهده گرفتی، پس به برادران ایمانی‌ات خدمت کن؛ به یکایک آنها، و خدا ناظر اعمال تو است. ای زیاد، هرگاه یکی از شما کارگزار یکی از این سلاطین شد و کاری برایشان کرد و آن‌گاه شما و آنان را در یک رتبه دانست، به او بگویید که تو خود را به این بسته‌ای و دروغ می گویی. ای زیاد، اگر روزی فکر کردی که بر مردم قدرتی داری، به یاد آور که خداوند نیز فردای قیامت بر تو قدرت دارد و به یاد آور که هرچه بر سر مردم آوری، می گذرد؛ اما گناهِش بر تو باقی می ماند. (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۱۰۹).

(ب) نفوذ در اطرافیان سندی بن شاهک و تأثیر مستقیم بر آنها

وجود امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک مجوس، بر بعضی نزدیکان و خادمان او که با امام علیه السلام ارتباط داشتند، تأثیر مستقیم می گذاشت. مهم رین این افراد، خواهر سندی بن شاهک است. مورخان می بیند وقتی امام علیه السلام در زندان سندی مجوس زندانی شد، خواهرش از او خواست که کارهای امام علیه السلام را به شخصه انجام دهد. می بیند وی زنی مؤمن و در خدمت امام کاظم علیه السلام بود. او درباره سیره امام علیه السلام نقل کرده است:

نماز عشا را که می خواند تا صبح به حمد و ثنا و دعا به درگاه خداوند مشغول می شد. آن‌گاه نماز صبح را می گزارد و تا برآمدن خورشید ذکر خدا می گفت. سپس تا میانه روز در گوشه‌ای به تفکر می نشست. آن‌گاه آماده می شد و مسواک می زد و غذایی می خورد و پس از آن، تا زوال می خوابید. سپس برمی است و وضو می گرفت و به نماز ظهر و عصر می پرداخت و پس از نماز عصر، تا مغرب رو به قبله ذکر می گفت و پس از نماز مغرب تا عشا نیز نمازهایی می خواند.

این زن می گفت: «زیانکارند مردمی که به این مرد عابد و صالح متعرض شدند و آزدند».

(ذهبی، ۱۴۰۱، ج ۶، ص ۲۷۲)

ورود این زن متدین به زندگی و سیره امام کاظم علیه السلام و تصریح وی به مسائلی که بیان شد، از مهم‌ترین نتایج تدبیر امام علیه السلام بود که توانست هارون را مجبور کند حضرت را از بصره به بغداد انتقال دهند و این نشان از واقع‌گرایی امام علیه السلام و قدرت او در جذب نیروهایی از بانوان در سیاست است. روشن است که ورود زنان به عرصه سیاست از جهت به جوش آوردن عواطف و فعالیت‌های سرّی در خانه‌ها - به خصوص از طرف کسی مثل خواهر سندی بن شاهک که در آنچه می‌گوید و نقل می‌کند، اهل دروغ نیست - در نهایت درجه اهمیت قرار دارد؛ به همین دلیل تاریخ‌نگاران حدیث و سخن او را نقل کرده‌اند.

ج) ارتباط شخصیت‌های شیعه با امام علیه السلام

شیعیان، که وجود امام کاظم علیه السلام را در پایتخت مغنم می‌شمردند، مترصد ارتباط با آن حضرت بودند و به هر وسیله - که کمترین آن پیام‌های کوتاه بود - خود را به ایشان نزدیک می‌کردند. شاید بتوان گفت حتی غیر شیعیانی که عارف به مقام علمی و معنوی و شرافت شخصیت امام علیه السلام بودند نیز سعی در برقراری رابطه با وی داشتند تا از علم و دانش او بهره‌مند شوند یا بیشتر ایشان را بشناسند و به حالات ویژه حضرت آشنا گردند؛ برای نمونه در تاریخ از فردی به نام «بشار» یاد شده که به اعتراف خودش، به شدت نسبت به خاندان ابوطالب کینه می‌ورزیده است. وی می‌گوید:

روزی سندی بن شاهک مرا پیش خود خواند و گفت: «بشار، من می‌خواهم در موردی که هارون به من اعتماد کرده، تو را معتمد خود قرار دهم». گفتم: «در این صورت، نهایت سعی خود را به کار خواهم بست». گفت: «این موسی بن جعفر است که هارون وی را به من سپرده و اینک از تو می‌خواهم مراقب او باشی». سندی، موسی بن جعفر را در حجره‌ای میانه اتاق‌های خانه‌اش جای داده بود. من برای محکم کاری، در حجره حضرت را چند قفله می‌کردم. هر گاه برای کاری بیرون می‌رفتم، همسرم را مراقب می‌گماردم که چشم از او برندارد....

روزها گذشت و اندک‌اندک خداوند گرایش قلبی مرا نسبت به موسی بن جعفر دگرگون کرد و آن بغض و کینه به محبتی شدید تبدیل شد (طوسی، ۱۳۸۱ق، ص ۴۳۶)

نمونه دیگر، مسیب بن زهیر ضبی از کارگزاران عرب هارون بود که مسئولیت پلیس بغداد را بر عهده داشت. طبق روایتی وی در ارتباط با امام کاظم علیه السلام در زندان، مشمول هدایت الهی قرار گرفت. امام علیه السلام او را به وفات خود و اینکه پس از ایشان حضرت رضا علیه السلام امامت و سرپرستی جامعه اسلامی را عهده‌دار می‌شود، آگاه ساخته بود. (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۲)

حضور امام کاظم علیه السلام در بغداد - چه در زندان و چه در بیرون آن و دیدار ایشان با هارون و ماجراهای اتفاق افتاده میان آن دو - بی‌شک بر کسانی که در کاخ سلطنتی رفت‌وآمد می‌کردند، مؤثر بود؛ مثلاً مأمون، فرزند هارون‌الرشید، از امام کاظم علیه السلام چیزهایی را می‌دید و می‌شنید که نشان می‌دهد وی اندیشه تشیع را از آن حضرت گرفته است.

ده نامه امام علیه السلام به هارون

امام کاظم علیه السلام در بغداد به راحتی این امکان را داشت که زیر گوش هارون هرچه را می‌خواهد به شکل‌های مختلف به او برساند؛ البته بر هارون گران می‌آمد و غرور و خودخواهی‌اش را به چالش می‌کشید. امام علیه السلام از زندان نامه‌ای به هارون نوشت و فرمود: «هر روزی که بر من با بلا و گرفتاری سپری می‌شود، یک روز راحت و آسوده نیز بر تو می‌گذرد تا اینکه هر دو به روزی که هیچ تمامی و انقطاعی ندارد، وارد شویم و در آن روز باطل‌گرایان زیانکارند». (ذهبی، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۲۷۳)

به تحقیق چنین نوشته‌ای که در آن به زبان قرآن تهدیدی علیه هارون به میان آمده، پایه‌های نظام هارونی را - هرچند سر به طغیان برداشته باشد - متزلزل می‌کند و می‌لرزاند.

۵. امام علیه السلام عذر و اعتراف‌خواهی هارون را نمی‌پذیرد

حاکمان جور می‌کوشند از راه‌های مختلف از مظلومان اقرار بگیرند و آنان را بر کارهای

ناکرده معترف سازند تا بدین بهانه آنها را آزار و شکنجه دهد؛ البته این عمل پس از آن است که راه‌های دیگر به بن‌بست رسیده و مظلومان به خواسته‌های جائران تمکین نکرده و تن نداده‌اند. وجود این اعتراف و اقرار - اگر صورت بگیرد - اعلانی است به امت که حاکمان در رفتارهای خود حق بجانب و راستگویند و مخالفت و معارضه با آنان از سوی هر کس که باشد، جز اینکه با زندان و شکنجه و کشتن و اعدام پاسخ داده شود، چاره دیگری ندارد. هارون چون دست خود را در اثبات جرم علیه امام کاظم علیه السلام خالی می‌دید و آنچه از امام علیه السلام پیش چشم مردم، بلکه پیش چشم عمال و کارگزاران نظام حاکم صورت می‌گرفت، چیزی جز صلاح و عبادت و علم و هدایت نبود، از این رو دست به فریب و حيله‌گری زد تا از امام علیه السلام اعتراف بگیرد و مسئله زندانی کردن حضرت را بدین طریق توجیه کند.

نقل است که روزی هارون، یحیی بن خالد برمکی را احضار کرد و به او گفت: «ابوعلی، چرا کاری درباره این مرد نمی‌کنی تا خیالمان از جانب او آسوده شود؟» یحیی گفت: «به نظر من بهتر است امیرالمؤمنین او را مورد منت خود قرار دهد و پیوند خویشی با او را محترم بشمارد. به خدا قسم، دل‌های شیعیان با ما بس ناصاف و آکنده از کینه شده است». هارون گفت: «نزد موسی بن جعفر برو، غل و زنجیر را از دست و پایش بگشا، سلام مرا به او برسان و بگو من پیش از این درباره تو سوگند خورده‌ام که تا به درد سرها و رفتارهای سوء خود اقرار نکنی، رهایت نکنم. از من درخواست عفو کن تا از گذشته‌ات صرف نظر کنم. اقرار کردن برای تو عار و ننگ نیست و درخواست عفو از من، نقصی برای تو منظور نمی‌شود. ابن یحیی مورد اعتماد من است. اگر نزد او اعتراف کنی، کافی خواهد بود».

یحیی پیغام هارون را به امام علیه السلام رساند و حضرت در پاسخ به او فرمود: «ای ابوعلی، من خواهم مرد و یک هفته بیشتر از عمرم باقی نمانده. از طرف من به هارون بگو موسی بن جعفر به تو می‌گوید: از طرف من کسی روز جمعه نزد تو می‌آید و درباره آنچه از من می‌خواهی، سخن خواهد گفت. و فردای قیامت وقتی در پیشگاه خداوند یکدیگر را دیدار کنیم، خواهی دانست که ظالم و ستمگر کیست و چه کسی در حق دیگر رفتار ناشایسته کرده

است. والسلام».

در پایان روایت آمده است که یحیی بر هارون وارد شد و ماجرا را برایش بازگو کرد و پاسخ امام علیه السلام را به او رساند. هارون گفت: «اگر چند روز دیگر ادعای پیامبری نکند، خیلی خوب است». (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۴)

سخن اخیر هارون به خوبی نشان می‌دهد که حاکمان ظالم آن‌گاه که با حيله و نیرنگ نمی‌توانند از قربانیان پاک‌نژاد خود اعتراف بگیرند، به زور متوسل می‌شوند. اما سخن اینجاست که آیا چنین روشی درباره شخصیتی همچون امام علیه السلام، که عمری را با این ظلمه به سر برده و زیر و بالایشان را می‌داند، جواب می‌دهد و نیرنگ‌ها در او کارگر می‌افتد یا نه! و دیگر اینکه با وجود نزدیک بودن رحلت امام علیه السلام رهایی از زندان چه نفعی می‌توانست داشته باشد و آیا با تحقق اقراری که هرگز گرفته نشد، چه کسی جز خود هارون از آن سود می‌برد تا اطرافیان امیر آن را جزو فضائل او به شمار آورند و به «رشید» ملقبش کنند؛ درحالی که کار او بر اساس رشد و هدایت نبود.

۶. حفظ امامت در وجود امام رضا علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در سال‌های سخت و دوری زندان که تاریکی‌های حبس‌های مختلف را تاب آورد و سنگینی آهن و ظلمت خشن روزگار بر او آوار شده بود، نه تنها ساکت و آرام نشست و از در مصالحه با حکام برنیامد، بلکه برای پس از خود برنامه‌ای دقیق و جامع طرح‌ریزی کرد و به بسیاری از اهداف خود برای هدایت امت اسلامی، در همین سال‌ها جامعه تحقق پوشاند.

از جمله سهمگین‌ترین امور باقی مانده بر عهده آن حضرت، نصب امام پس از خود برای جلوگیری از گمراهی مسلمانان بود. بزرگان و به خصوص چهره‌های شاخص الهی همچنان که در دوره حیات خود واجبات و وظایف خویش را طبق برنامه‌ای که از طرف خداوند برایشان گذاشته شده بود، به انجام می‌رسانند، با مرگ خود نیز گوشه‌ای از آن طرح الهی را به اجرا در می‌آورند و چه بسا این بخش، مهم‌تر، و انجام آن با موانع و مشکلات بیشتر مواجه باشد.

رحلت امام کاظم علیه السلام آثاری بزرگ و عمیق در تاریخ و عقیده اسلامی داشت که از آن میان، مسئله تثبیت امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام حساس ترین موقعیت را برای امام و امت رقم می زد. انتظار این بود که شک و تردیدهای بسیار در حق امام علیه السلام میان جامعه رواج پیدا کند؛ مثل اینکه مخفیانه آن حضرت را بکشند یا حکام جور درباره مرگ ایشان صحنه سازی کنند و مردم را به اشتباه بیفکنند یا اینکه بعضی از اهل تشکیک و گمان، به شهادت امام علیه السلام قانع نشوند یا بعضی طمعکاران با دامن زدن به این شکوک همچنان بخواهند استیلای خود بر اموال امام که در دست آنهاست را حفظ کنند. روایات بسیاری درباره مورد اخیر نقل شده است.

پشت صحنه تمام این مسائل، حکومت عباسی می توانست میان شیعیان فتنه گری کند که البته این کار را نیز کرد. حکومت، همان عاملی بود که شبهه مرگ و زندگی امام علیه السلام را بین دوستان حضرت منتشر می کرد. گاه شایعه رحلت امام علیه السلام را، و گاه شبهه زندگی ایشان را اعلان می کرد؛ به خصوص میان کسانی که از پایتخت دور بودند.

همچنین باید گفت هدف عمده از این شبهه افکنی ها متوقف کردن حرکت امامت و عدم التزام به استمرار آن پس از امام کاظم علیه السلام بود و این همان چیزی است که به عنوان توقف بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام و تن ندادن به امامت امام علی بن موسی علیه السلام در آن عصر تحقق یافت. شگفت این که این فتنه دامن بسیاری از شیعیان، حتی بزرگانی از اصحاب کاظم علیه السلام را نیز آلوده ساخت.

لکن سعی و تلاش امام کاظم علیه السلام در پیشگویی از وفات خود، در اقناع مردم و ملتزم کردن آنها به حقیقت امر، یعنی قول به امامت امام رضا علیه السلام، اثری عظیم داشت. حال فرقه واقفیه شکل گرفته بود که با امامیه قطعی (یعنی کسانی که به رحلت امام کاظم علیه السلام قطع داشتند و به امامت امام رضا علیه السلام باور یقینی کسب کرده بودند) رقابت می کرد تا اینکه پس از ده ها سال، علمای امت به پیروی ائمه علیهم السلام توانستند ادعای ناحق آنان را باطل کنند.

با این همه واقفیه - پس از دوره اول - از راویان ثقه در حدیث بودند و بعضی از علمای بزرگ ایشان، محافظان علمی شیعه محسوب می شدند.

جهاد امام کاظم علیه السلام در تثبیت حق و محافظت از امت و جلوگیری از انحراف آنان، با وجود محدودیت‌ها و زندان‌های متعدد، حاکی از آن بود که امام علیه السلام از هیچ فرصتی - هرچند توأم با رنج و آزار و دوری از مردم و متن متداول جامعه - برای انجام مسئولیت‌های امامت صرف نظر نکرد و عمل به عهد و پیمان الهی - در هر صورت و شرایط و با هر وسیله ممکن - جزو دغدغه‌های اصلی ایشان بود که با توفیق پروردگار و پیش آمدن زمینه‌های مناسب به انحای مختلف، این مهم به بهترین شکل به انجام رسید و مکر و حيله خلفا و کارشکنی‌ها و تنگناگذاری‌های آنان، خللی در عزم و اراده امام علیه السلام به وجود نیاورد و آن حضرت را در آن شرایط سخت و ویژه، قدمی از آنچه هدف او در هدایت مردم و بیان حقایق برای آنان بود، به عقب نراند و حتی وقفه‌ای نیز در آن ایجاد نکرد.

منابع

١. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (١٤٠١ق)، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة.
٢. سید رضی (١٣٧٧ق)، نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول.
٣. شیخ صدوق، محمد بن علی (١٩٨٠م)، الامالی، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
٤. _____ (١٤٠٤ق)، عیون اخبار الرضا، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول.
٥. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا)، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحديث.
٦. _____ (١٤١١ق)، الغيبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه.
٧. کلینی، محمد بن یعقوب (١٤٠١ق)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارا کتب الاسلامیه.
٨. مجلسی، محمدباقر (١٤٠٣ق)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.